

اندرز خدای به اندرزپذیران نگاهی به لوح مبارک سورة النصح

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



اندرز خدای به اندرزپذیران نگاهی به لوح مبارک سورة النصح

فاروق ایزدی نیا

مقدمه

یکی از معاریف امر، از بقیة السیف اولین واقعه نیریز، به نام سید جعفر ایزدی، که بسیار مورد اذیت و آزار حاکم نیریز و اعوان و انصارش قرار گرفت، از ساحت قدس الهی سؤالاتی کرد که در جواب او لوحی به تفصیل به نام "سورة النصح" عَزَّ نَزَلَ یافت. در متن لوح، خود او را "مَنْ أَرَادَ أَنْ يَسْتَنْصِحَ بِاللَّهِ" ذکر می‌فرمایند و در اواسط لوح نیز کَلَّ نَاسٍ را امر می‌فرمایند که، "اسْتَنْصِحُوا بِنَصِيحِي ثُمَّ بِنَصِيحِ اللَّهِ لَا تَكْفُرُونَ." بدین لحاظ عنوان این مقاله "اندرز خدای به اندرزپذیران" انتخاب شده. زیرا مظهر ظهور الهی "لوجه الله" نصیحت می‌فرماید و نه از کفر کافران او را ضرری رسد و نه از ایمان مؤمنان نفعی او را عاید گردد. در مدینة الصبر تأکید دارند، "اسْمَعُوا نَصِيحَةَ هَذَا الشَّفِيقِ الَّذِي يَنْصِحُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ وَ"



ORIGINAL

ما یرید منکم جزاء و لا شکوراً." (ایام تسعه، ص 272) زیرا در ادامه می‌فرماید که جزای او به عهده کسی است که حضرتش را مبعوث فرموده است.

جناب سید جعفر یزدی، از متمولین نیریز و بسیار مورد احترام و اعتماد اهالی بود. حتی خود حاکم نیریز ایشان را بسیار محترم و عزیز می‌داشت و به مجالست و مؤانست با او افتخار می‌کرد. چند روز بعد از ورود جناب یحیی دارابی، وحید، به نیریز، جناب سید جعفر توفیق ملاقات با ایشان را یافت و به فیض ایمان نائل گردید و خود سبب ایمان جمعی از اهالی محله محل سکونتش گشت و بعداً به امر جناب وحید در مسجدی مأمور وعظ و نصیحت و ابلاغ امر الهی و اعلان عمومی شریعت جدید شد.

بعد از واقعه قلعه در نیریز، حاج زین‌العابدین خان، حاکم نیریز، که ثروت حاجی محمدتقی (ملقب به ایوب) و تقریر سید جعفر را سبب فیروزی اصحاب قلعه می‌دانست دستور داد آن دو را زنده دستگیر کنند تا به سخت‌ترین مجازات کیفر دهد. املاک آن دو را با سند شرعی، به عنوان مصالحه، از تصرف آنها خارج کرد. او و چند تن از متمولین احباء دستگیر و اسیر غل و زنجیر شدند. جناب سید جعفر یزدی را با شکنجه‌های روزانه و ادار کرد قبالة املاکش را به نام او منتقل کند. چون در آن زمان به علت خشکسالی و قحطی، مردم تحت فشار گرسنگی بودند، دستور داد ایشان را با غل و زنجیر دم در انبار ذرت ببرند و مردم صف بکشند و در ازای انداختن آب دهان به صورت آن سید مظلوم، یک من ذرت به افراد تحویل دهند. بعضی مردم از دریافت ذرت صرف نظر کرده آن عمل شنیع را انجام نمی‌دادند.

از دیگر واقعات مربوط به شکنجه ایشان آن بود که هر روز جناب سید جعفر را به دم خانه‌های اغنیا می‌بردند و آنقدر با چوب می‌زدند که اهالی خانه از صدای ناله ایشان به ستوه آمده مبلغی به فرآشان حکومتی پرداخت کنند.

نه ماه این اذیت و آزار ادامه یافت تا آن که همسر حاکم در اثر خواب‌هایی که دید ترتیبی داد که ایشان و جناب محمدتقی نیریزی آزاد شده به روستای قطرویه فرستاده شوند. اگرچه حاکم سعی کرد آنها را برگرداند اما اهالی قطرویه امر حاکم را اجرا نکردند. جناب حاج محمدتقی به یزد رفت و سپس به بغداد عزیمت کرده به حضور جمال مبارک مشرف شد و در همانجا در گذشت. اما، جناب سید جعفر یزدی، به علت شهرتی که در یزد داشت، به درخواست اهالی هرات [از توابع یزد] در سال 1268 به آن صوب عزیمت کرد. ایشان در زمان عزیمت جمال مبارک به بغداد، با تقدیم عرایض و حصول ارتباط دائم، به هیکل مبارک ایمان آورد. در سال 1272 به یزد برگشت که مصادف شد با تولد

پسرعمه‌اش که نام طاهر را ایشان برای او انتخاب کرد. پسرعمه‌اش جناب محمدطاهر مالیری است. پدر و مادر جناب محمدطاهر مالیری در اثر صحبت با جناب سید جعفر به امر مبارک ایمان آوردند.

در این هنگام عریضه‌ای حاوی سؤالاتی چند به حضور مبارک جمال قدم تقدیم کرد که در جواب او لوحی به تفصیل به نام "سورة النصح" عزّ نزول یافت. در طیّ این لوح مبارک به مصائب وارده بر انبیای قبل وقوف یافت و به عوالم بدیعه خفیة الهیه آگاه شد و تسکین قلب یافت. جناب سید جعفر در یزد به ملکوت ابری صعود کرد. (در جلد دوم لمعات الانوار، ص 397-398 ذکر شده که جناب سید جعفر همراه با جناب محمدتقی نیریزی به بغداد عزیمت کرد و به حضور جمال مبارک مشرف شد. جناب ایوب، به علت ناراحتی چشم، در اثر لطمات وارده در نیریز، مأذون به اقامت شد ولی سید جعفر مرخص شد. در مراجعت در شهر نائین صعود نمود و اکنون مرقدش آنجا است.)

ایشان دارای سه فرزند به نام فاطمه بیگم، سید موسی، و سید محمد بود. حضرت عبدالبهاء در لوحی به زبان عربی خطاب به سید محمد مناقب پدرش را ستوده‌اند:

"إلهی هذا عبدک انتسب لعبدک الذی تشرف بالمشول بساحة قدسک و قرّت عیناه بمشاهدة آیات وحدانیتک و انشرح صدره بأسرار ربانیتک و التذّ مذاقه بجلاوة کلمات صمدانیتک و انتعش فؤاده بنسیم هبّ عن ریاض احدیتک ... ای ربّ إنّه کان مشتعلّاً بنار حبک کجمرة موقدة و مهتزّاً بنفحاتک کفروع شجرة مورقة و متموجاً بذکرک کالبحار الزّاهرة و ثابتاً علی دینک کجبال راسخة و مستبشراً ببشاراتک کالنفوس الشائقة و متذکراً بذکرک بین خلقک کالطیور الصادحة..." (لمعات الانوار، ج 1، ص 433)

لوحی نیز به زبان فارسی از کلک ابری خطاب به فاطمه بیگم عزّ نزول یافته که با عبارت "عالم را شراره ظلم و اعتساف اخذ نموده و نفوس غافله زخارف فانیه را بر نعمت باقیه اختیار نموده‌اند..." شروع می‌شود. این لوح کوتاه در مأخذ فوق، ص 409 درج است.

دو لوح مبارک به زبان عربی از یراعه عظمت جمال قدم به افتخار آقا سید موسی عزّ نزول یافته است. در لوح اول جناب سید جعفر را نیز ستایش کرده‌اند، "طوبی لک و لأبیک؛ نشهد أنّه من الفائزین. قد تحرک قلم الأعلی علی ذکره و يتحرک بدوام الله. كذلك یختصّ الله من یشاء بفضله. إنّه هو الغفور الکریم." (مأخذ فوق، ص 411). در لوح دیگر به لوح اول نیز اشاره دارند، "لقد ارسلنا الیک من قبل لوحاً منیعاً لتقرّب به عینک و یستضئ وجهک..." (همان، ص 410) نویسنده لمعات الانوار تصریح دارد که چهار لوح مبارک خطاب به آقا سید موسی از قلم اعلی عزّ نزول یافته است. (همان، ص 413، پاورقی)

و اما سید محمد، که قبلاً اشاره شد حضرت عبدالبهاء در طی لوحی خطاب به او پدرش را ستوده‌اند، مخاطب چند لوح نازله از قلم حضرت بهاء‌الله قرار گرفت. در طی یکی از این الواح به ثبوت بر عهد پدرش شهادت داده‌اند، "إنا نشهد بأنّ أبيك وفيّ بميثاق الله و ما نقض عهده و كان من الراسخين إلى أن ارتقى روحه إلى الله...". (همان، ص 412) در همان لوح مبارک است که تأکید دارند که جناب سید جعفر با ایشان و در کمال روح و ریحان بوده؛ و تصریح دارند که اگر پرده برداشته شود بندگان شاهد مقام رفیع سید جعفر خواهند شد و به ثنای او بین بندگان خواهند پرداخت و از خداوند طالب مقام بلندش خواهند شد و تقاضا خواهند کرد در رضوان با او مؤانس شوند. اواخر لوح او را از شیطان، که به صورت انسان ظاهر می‌شود، بر حذر می‌دارند و تأکید دارند که اگر کسی به عبادت دو عالم پردازد و به این ظهور مبارک ایمان نداشته باشد، کلیه اعمالش از درجه قبول ساقط است.

در لوح دیگر (همان، ص 413-415)، او را مورد عفو و غفران قرار داده و از هر معصیتی تطهیر فرموده‌اند و در اواخر لوح به تبیین "فعزنا بالثالث" نازله در قرآن کریم، سوره یس، آیه 14 پرداخته و به مقام جناب قدّوس نیز اشارتی دارند، "و اما ما سئلت عن الله ربك فيما نزلناه من قبل علي محمد عربياً فاعلم بأنّ أول ما بعثناه بالحق فهو عليّ [حضرت ربّ اعلی] قد أشرقناه عن افق الفارس و أنزلناه علي ظلل الروح من سماء عزّ عليّ؛ و آخر ما بعثناه فهو ايضاً عليّ و سمّيناه في الملاء الأعلی باسمنا القدّوس إن أنت بذلك عليما و عززناهما بهذا الجمال الذی ظهر بالحق [جمال مبارک] و أشرق عن افق الأمر بسطان مبینا." (همان، ص 415 / این لوح مبارک تحت عنوان "تفسیر آیه قرآنیة "فعزنا بثالث" در رحيق مختوم، ج 2، ص 105 درج شده است.)

نویسنده لمعات الانوار تصریح دارد که هفت لوح نازله از قلم ایهی به افتخار سید محمد فرزند جناب سید جعفر را به دست آورده است. (صفحه 413، پاورقی)

محلّ نزول سورة النصّح باید بغداد باشد. زیرا در این لوح اشارتی به اجتماع علما علیه هیکل مبارک دارند و این که طلعت ایهی بدون نصرت احدی در مقابل آنها قیام فرمودند. بیان مبارک چنین است که، "اجتمعوا علينا في هذه السنة علماء العصر و إنّنا أقمنا في معاركهم وحده و ما استنصرنا من أحدٍ إلى أن فرّقهم الله بقدرته و أضاء النور بالحق بعد الذی کلّ أرادوا أن یطفئون فسوف یطهر الله الأرض من دنس هؤلاء و یعلموا حجتّه و ثبت برهانه...". (ص 369-370) این موضوع به ماجرای شیخ عبدالحسین طهرانی مربوط می‌شود که علما را جمع کرد که علیه حضرت بهاء‌الله فتوا دهند و چون شیخ مرتضی انصاری ابا کرد. نتیجه نگرفتند و سپس ملا حسن عمو را فرستادند که از حضرت بهاء‌الله معجزه بخواهد. جمال مبارک پذیرفتند. چون علما از تصمیم خود عدول کردند، جمع آنها متفرّق شد. این حکایت در کتاب

"بهاء الله، شمس حقیقت"، ص 191 به بعد درج است. در صفحه 193 مأخذ مزبور آمده که دو سال بعد از این واقعه حضرت بهاء الله بغداد را ترک کردند. بدین جهت می توان تخمین زد که سال نزول لوح مبارک 1278 باید بوده باشد. جناب فاضل مازندرانی نیز واقعه مزبور را ضمن وقایع مربوط به سال های 1278-1279 ذکر می کنند (ظهورالحق، ج 4، طبع آلمان، ص 252)

اندرز خدای به اندرز پذیران

بدایت لوح مبارک به عبارتی مزین شده که عنوان این مقال مأخوذ از آن است، "هذه سورة النصح لمن أراد أن يستنصح بالله المقتدر المهيمن القيوم." در چند جای دیگر از لوح مبارک به موضوع "نصح" اشارتی دارند که بعد به آن پرداخته خواهد شد. ابتدا به نکته مهمی اشاره دارند که در واقع تعریفی از موحد به دست می دهند. موحدون کسانی هستند که در هوای قریبت الهیه در حال پروازند و به زبان نهان و آشکار به ذکر الهی می پردازند و ابداً گمان نامطلوب درباره خداوند ندارند و بدون اذن خدای سخن نگویند و چون از آنها پرسشی شود، جز با اجازه خدا تکلم نکنند. جمال مبارک این را سبیل تقوی می دانند.

این صفت را جمال مبارک قبلاً نیز در کتاب اقدس برای نفوسی به کار برده اند که بعد از آخرین غصن و قبل از تشکیل بیت العدل اعظم، اوقاف به آنها راجع است و البته به تلویح اصرح از تصریح به اداره امور جامعه توسط حضرات ایادی اشاره دارند. مقایسه بین آیه کتاب اقدس و آیه دیگری که به حضرات ایادی اشاره دارد این موضوع را مبرهن می سازد:

"... وَالْأُولَى تُرْجَع إِلَى أَهْلِ الْبَهَاءِ الَّذِينَ لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِهِ وَلَا يَحْكُمُونَ إِلَّا بِمَا حَكَّمَ اللَّهُ...". (بند 42 کتاب اقدس)

"قد بنى بمشيته النافذة بيت أمره على أسس البيان... وخلق له حفاظاً وحراساً ليحفظوه من كل خائن غافل و متكلم جاهل و هم الذين لا يتجاوزون عما أنزله الله في الكتاب و لا يتكلمون إلا بما أذن لهم في المآب؛ اشهد أنهم أيادی امره فی الوری...". (مائدة آسمانی، ج 8، ص 138)

حضرت اعلی نیز تعریفی برای موحد به دست می دهند که بسیار جالب توجه است، "عبادت کن خدا را به شأنی که اگر جزای عبادت تو را در نار برد، تغییری در پرستش تو او را به هم نرسد و اگر در جنت برد همچنین. زیرا که این است شأن استحقاق عبادت مر خدا را وحده؛ و اگر از خوف عبادت کنی لایق بساط قدس الهی نبوده و نیست و حکم توحید نمی شود در حق تو و همچنین اگر نظر در جنت

کنی و به رجاء آن عبادت کنی، شریک گردانیده‌ای خلق خدا را با او اگرچه خلق محبوب او است که جنت باشد...". (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص 52)

حضرت اعلی در بیان دیگر می‌فرماید، "کمال معرفت توحید است و کمال توحید نفی صفات و اسماء از ذات مقدّس" (منتخباتی آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص 83)

جمال قدم برای توحید حقیقی تعاریفی دارند:

1- "اصل معنی توحید این است که نفوس مطمئنّه در جمیع احوال به حقّ وحده متوجّه باشند و به رضای او حرکت نمایند." (مائده آسمانی، ج 8، ص 106) و نیز می‌فرمایند، "هر نفسی به اسم قیوم از ریح محتوم آشامی، باید به افق اعلی وحده ناظر باشد. این است مقام توحید حقیقی. در این صورت اگر جمیع نفوسی که خود را موقن و مشتعل و ثابت و راسخ می‌دانند، نعوذُ باللّهِ، اعراض نمایند در خواطرش چیزی خطور نماید و ریب اخذش نکند. بل خود را راسخ و اثبت و اقوی و اغلب مشاهده نماید." (مجموعه الواح خطّ عندلیب، ص 225)

2- "لا تفرّقوا فی مظاهر امرالله و لا فی ما نزلَ علیهم من الآیات و هذا حقّ التّوحید." (مائده آسمانی، ج 4، ص 322)

3- "توحید این است که حق وحده را مهیمن بر کلّ و مجلّی بر مرایای موجودات مشاهده نمایند و کلّ را مستمدّ از او دانند. این است معنی توحید." (امر و خلق، ج 2، ص 21)

4- "توحید آن است که یک را یک دانند و مقدّس از اعداد شمرند. نه آن که دو را یک دانند و جوهر توحید آن که مطلع ظهور حق را با غیب منیع لایدرک یک دانی. به این معنی که افعال و اعمال و اوامر و نواهی او را از او دانی من غیر فصل و وصل و ذکر و اشاره. این است منتهی مقامات مراتب توحید." (اقتدارات، ص 9-158)

بعث رسولان الهی

در کلام بعد، حضرت بهاءالله به مبحث بعث رسولان الهی می‌پردازند که اگرچه همه با آیات بیّنات ظهور فرمودند، امّا ناس جمیع را به استهزاء کشیدند و اقبال نکردند. بعد به ذکر چند تن از حضرات مظاهر ظهور می‌پردازند تا آنچه که حقیقت موضوع است از آنچه که به صورت افسانه در افواه است و یا به تلویح و تمثیل در کتب مقدّسه سالفه مذکور است تمایز یابد.

بدایت کلام با اولین مظهر ظهور شناخته شده در طول تاریخ، یعنی حضرت آدم، است. اگرچه در سایر آثار مبارکه که در خصوص قضیه آدم پیامبر و آدم اول من خلق الله تمایز قائل شده‌اند و حضرت عبدالبهاء نیز در لوحی می‌فرمایند، "قضیه ابوالبشر، حضرت آدم، که در کتب مقدسه مذکور تأویل دارد و تفسیر خواهد. مقصد از ایجاد خلقت روحانی است و وجود رحمانی..." (مائدة آسمانی، ج 2، ص 41)

مقصود از آدم در هر دوری، بنا به بیان حضرت عبدالبهاء، اول من آمن است، زیرا بدیع اول است و "بنی آدم نفوسی هستند که در آن کور در ظل آن کلمه رحمانیه در آیند و به منزله سلاله و نسل او هستند." (یادنامه مصباح منیر، ص 153)

در کلام دیگر می‌فرمایند که آدم عبارت از مظهر ظهور و حوا عبارت از اول من آمن و جمیع نفوسی که ایمان می‌آورند یعنی ولادت ثانویه روحانیه می‌یابند اولاد و سلاله آنها محسوب می‌شوند. (همان، ص 154)

شجره‌ای که حضرت آدم نهی از تناول از آن شد، در واقع "شجرة الحیاة، الثابتة الأصل، الممتدة الفرع" بود و منع حضرت آدم از اکل ثمره آن، به بیان مرکز میثاق، "لیس منع تشریحی تحریمی، انما هو منع وجودی کمنع الجنین عن شئون البالغ الرشید..." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 1، ص 124) و در کلام دیگر می‌فرمایند، "مقصد از شجره مقام ظهور بلوغ هیكل امر الهی است به اعلی المقامات و آن مشروط به یوم موعود و قبل از یوم موعود ظهور بلوغ و رشد ممکن نه. حضرت آدم خواست که شریعت الله به نهایت درجه بلوغ رسد، ممکن نشد. زیرا بلوغ و رشد امر الله منوط و مشروط به یوم موعود مبارک بود." (منتخباتی از مکاتیب، ج 4، ص 187)

حضرت بهاء الله در سورة النصح راجع به حضرت آدم می‌فرمایند که او را در ظل شجره فردوس مقرر و مأوی مقرر فرمودند و اسرار امر را به او آموختند و به او امر کردند که از همه چیز بخورد مگر شجره روح که مختص خود خداوند است و بس. پس وقتی در او مشتهیات نفسانی یافتند، او را از جنت خارج کردند و بعداً به او نشان دادند که چه اشتباهی مرتکب شده که هفتاد هزار سال زاری کرد، پس هفتاد هزار سال سجده کرده و جبین بر خاک نهاد و چون سر برداشت عرض کرد، "سبحانک ان لا اله الا انت. فارحمنی و لاتأخذنی بما آکتسبت ایدای و انک انت غافر کل شیء و راحمه... فاغفر لی یا محبوبی عما فعلت بین یدیک." (لمعات الانوار، ص 351) باید توجه داشت که مقصود از طول مدت مذکور مدتی مدید است. حضرت عبدالبهاء توضیح می‌فرمایند، "نوحه آدم فی سبعین سنة لیست عبارة

عن السنين المعروفة و الأعوام الممدودة؛ بل إنها زمنٌ مفروضٌ يستوعب زماناً ممدوداً... (امر و خلق، ج 2، ص 192)

پس از آن بود که مورد رحمت الهی قرار گرفت و با اشک چشم خودش غسل داده شد و از هر گاهی پاک و طاهر گشت و چون منزّه و مقدّس گشت به مقام نبوت و رسالت مبعوث شده نزد خلق اعزام گشت. آنچه که حضرت آدم مأمور بود با خلق در میان بگذارد چند مطلب بود: 1- خداوند مرا برای امر خود برگزیده؛ 2- مرا آیتی از سوی خود برای شما قرار داده؛ 3- ای مردم تقوای الهی پیشه کنید و در روی زمین فساد نکنید؛ 4- فضل الهی را غنیمت دانید؛ 5- برای خودتان غیر او دوستی برنگزینید؛ 6- در ارض وجود خود آنچه را که به زبان برگزیده‌ای منع کرده مرتکب نشوید تا در یوم قیامت در حضور او محشور شوید.

همین رساندن پیام الهی سبب شد که مردم از او اعراض کنند و به آیاتش کفران ورزند و از آن حضرت آیتی دیگر خواستند. بعد از حضرتش نوبت به فرزندش رسید. به نظر می‌رسد مقصود حضرت بهاءالله از فرزندش شیث باشد که در باب پنجم سفر پیدایش به او اشاره شده است. حضرت عبدالبهاء درباره شیث می‌فرمایند، "حضرت شیث را جامهٔ رثیث در بر کردند." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 5، ص 123) و این نشان دهندهٔ مخالفت مردمان با او است. حضرت بهاءالله نیز در سورة النصح بدان اشارت دارند، "فلها جائهم بآياتٍ بينات، اذاً أعرضوا عنه... (ص 352)

حضرت نوح

داستان حضرت نوح بسیار جالب مطرح شده است. آنچه که در کتب سالفه آمده آن که حضرت نوح آنچه وعید بلا می‌دادند خداوند بدامی فرمود و بالاخره حضرت نوح بسیاری از پیروان را به علّت همین انذارات انجام نشده از دست داد. تا نهایتاً حضرت الوهیت رحمت بر او آورد و نعمت بر کفار و بلاها مانند غیث هاطل نازل شد.

اما در سورة النصح بر یفعل مایشائی حضرت نوح تأکید شده است. داستان به این صورت حکایت می‌شود که وقتی حضرت نوح با قیص روح برای هدایت خلق ظهور فرمود و فاران نور و انوار روح را بر آنها تاباند، آنها اعراض کردند و گفتند تو مفتری هستی و رسول الهی نیستی و از انوار هدایت‌الله نصیبی نداری و قصد قتل حضرتش را نمودند و خداوند آن حضرت را حفظ فرمود. پس چون عرصه بر حضرتش تنگ شد، به آب قدسی وضو گرفت و در کمال فروتنی در مقابل خداوند نشست و خواست که از خداوند طلب بلا برای اعدا کند که ملائکهٔ آسمان را خداوند بر او نازل فرمود و آنها به

حضرتش عرض کردند، "یا نوح، لا تَفْعَلْ بهؤلاء كما فعلوا بك؛ فارحم عليهم و لا تأخذهم بعصيانهم. لأنهم ضعفاء في الأرض و ارقاء في الملك و لا يملكون لأنفسهم موتاً و لا حياة و لا نشوراً. أن اصطبر في امر الله إنه يوفى اجور الذين صبروا و كانوا على ربهم يتوكلون." (ص 352-353)

فرشتگان گفتند که این اولین بلائی است که بر روی زمین نازل می‌شود پس بر بغی و عصیان آنها صبر کن که خداوند مکافات این عمل نیکوی تو را خواهد داد و این همان است که به کسانی که به خاطر رضای الهی صبر می‌کنند داده می‌شود. حضرت نوح از تصمیم خود عدول فرمود و دیگر بار به سوی قوم رفت و آنها را به ایمان به خداوند فرا خواند. چند سالی از این مقدمه گذشت و قوم حضرت نوح هدایت نشدند و نعمات الهیه در آنها تأثیر نگذاشت. آنقدر در کفر خود مستقیم ماندند که حضرت نوح مأیوس شد. پس دیگر بار اراده کرد آنها را مشمول بلایا کند که فرشتگان از آسمان نازل شدند و گفتند، "یا نوح لا تکن اول سبب لبلاء الأرض فارحم عباد الله..." (ص 353) از گاهان آنها بگذر شاید به انوار الهی و آیات او هدایت شوند. تو باید که مانند کوه آهن در امر الهی استقامت کنی. حضرت نوح توصیه ملائکه را پذیرفت و مدت زمانی که جز خداوند بر آن آگاه نیست صبر کرد و در حالی که در صورت دمیده شده بود از قبور نفس و هوی بلند نشدند.

گویی خداوند نیز دیگر امید از بندگان برید که از خلف حجات حضرت نوح را ندا کرد که غیر از اینها که ایمان آورده‌اند کسی از قومت هرگز ایمان نخواهد آورد. این ندا که به گوش حضرت نوح رسید بسیار مسرور شد و دستهایش را به سوی خداوند بلند کرده عرض کرد، "یا رب لا تذر هؤلاء علی الأرض." خداوند هم اجابت کرد و دستور ساختن کشتی را داد. وقتی ساخت "سفینه الروح" تمام شد، خداوند به او فرمود که با قومت که با قومت که کلامت را شنیدند در سفینه داخل شو و آنگاه از ابر قهر الهی باران غفلت فرو بارید و تمامی اهل ارض غیر از کسانی که در سفینه روح وارد شده بودند در آن غرق شدند.

حضرت هود و حضرت صالح

داستان این دو فقط در کتاب قرآن ذکر شده و در تورات ذکر از آنها به میان نیامده است. اما نکته جالب آن است که حضرت بهاء الله می‌فرماید حضرت هود به قومش فرمود مانند امم قبل رفتار نکنید چه که می‌ترسم در معرض عذاب یوم محتم قرار گیرید. اما آنها بی‌اعتنایی پیشه کردند و از او روی برگرداندند و خداوند آنها را اخذ کرد و برای آنان که عبرت می‌گیرند تذکری قرار داد. عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح بنیانگذار قوم عاد در منطقه احقاف، در جنوب ربع الخالی، در شمال حضرموت،

در عربستان است. این مکان اکنون قابل سکونت نیست. پیامبرشان حضرت هود بود که آنها را از بت‌پرستی منع کرد ولی قبول نکردند.

حضرت صالح مبعوث شد و قومش را به عدل خالص فرا خواند و آنها را نصیحت فرمود که به دنیا و زخرف آنها اعتنا نداشته باشند و خشیه‌الله را در دل و جان جای دهند؛ بر خویشان رحم کنند و به خدای آفریننده و رزاق روی آورند. اما قومش گفتند، "یا صالح ما نعبدُ الهک فَاتَّهَ عَمَّا تَقُولُ وَالْأَلْبَنُجْمَنُکَ وَنَقْتُلُکَ" و او را تهدید به قتل و سنگسار کردند. پس ناقه‌ امرالله را به میان آنها آورد و از آنها خواست که به او آزاری نرسانند. ولی وسوسه‌ شیطان کار خود را کرد و قوم را از نعمت الهی محروم ساخت. ثمود بن عامر بن ارم بن سام بن نوح جدّ اعلاّی قوم ثمود بود. آنها در جنوب شرق مدین، در مداین صالح، اقامت داشتند. پیامبرشان صالح بود که آنها را به سوی حق دعوت کرد. برچسب اقترا به او زدند و ناقه‌ای را که برایشان آورده بود کشتند. مقصود از ناقه به بیان حضرت عبدالبهاء، "خود حضرت صالح است و از لبن معانی که پستان رحمانی آن وجود مبارک است رزق روحانی و لبن رحمانی نازل. اما نفوس خبیثه آن ناقه‌ الهیه را پی نمودند و انکار کردند و به عذاب الیم کفران و طغیان گرفتار شده به هلاکت ابدی افتادند." (مائدة آسمانی، ج 2، ص 99)

حضرت ابراهیم

حضرت ابراهیم مبعوث شد و مردمان را به توحید و یگانه‌پرستی دعوت کرد و از آنها خواست که به میادین روح آیند تا نسّمات قدس الهی بر آن بوزد و آنها را به شاطی احدیه کشاند. اما اسفا که نه تنها از بت‌پرستی دست نشستند بلکه به استهزاء ایشان پرداختند و قصد قتل آن حضرت را کردند تا آن که یکی از آن "اشتعلت فی صدره نارُ الکفر و کانوا من الذینهم کانوا فی غشوات انفسهم میتون." او گفت که قصد داریم ابراهیم را بکشم یا او را به عذاب آتش دچار سازم و در اندیشه بودند که چه کنند که آتش کفر افروختند و حضرت ابراهیم را گرفته درون آن انداختند اما "جعلنا النارَ علیه برداً و سلاماً و روحاً و رحمةً و کذلک حفظناه و نحفظُ الذینهم فی البلاء یصبرون." (ص 355)

داستان انقطاع حضرت ابراهیم را حضرت بهاء‌الله اینگونه بیان می‌کنند، "وقتی از اوقات در دیباج کتاب انقطاع کلمه مبارکه محکمه حضرت خلیل را ذکر نمودیم که شاید عرفش عالم را معطر نماید و امم را آگاه سازد. در حینی که نار ظلم نمود مشتعل و حکم بر احتراق هیکل خلیل زمان روح ما سواه فداه از آن مطلع شرک صادر، ظاهر ظد از آن حضرت آنچه را که رایحه‌اش از عوالم معانی و بیان و حکمت و عرفان قطع نشود. حینی که آن حضرت را معلق نمودند در نار، جبرئیل به امر حق به او

رسید و عرض نمود، «أ يكون لك حاجة» قال، «أما إليك، فلا.» لعمرالله عرف این بیان حقایق وجود را به نور انقطاع منور فرمود. اگر نفسی به حرارت این بیان فائز شود، او از عالم و عالمیان بگذرد و بما أرادالله تمسک جوید.» (حدیقه عرفان، ص 124)

حضرت موسی

بعد، خداوند حضرت موسی را فرستاد و آیات بینات را با ایشان همراه ساخت و ایشان را به "شاطیء القدس فی بقعة الفردوس" رساند و در سیناء امر و حوریب روح مأوی داد و از فراسوی هفتاد هزار پرده از سدره بقا نزدیک دریای کبریا به او خطاب فرموده گفت، "یا موسی إني أنا الله ربك ورب آبائک اسمعیل و اسحق و یعقوب."

در اینجا حضرت بهاءالله راجع به کشف نقاب و نشان دادن جمال الهی به حضرت موسی سخن می گویند: "هذا جمالی؛ قد کشفناه علیک فانظر ما ذا تری و بذلک مننا علیک و أتمنا النعمة علیک إذا فاقتبس بهذا النار لعل الناس كانوا بنار الحب في أيام الله يشتعلون." (ص 356)

بعد از آن است که عصای امر خداوند بدو دهد و "جعلناه یده یدی و أشرقناه بالحق ثم جعلناه دری بیضاء للذینهم كانوا بنظرةالله ينظرون." (ص 356) به این ترتیب آنچه که خداوند به حضرتش بخشید به دیده کسانی می آید که به نظر الهی نظر کنند و این خصایص را مشاهده نمایند. در اینجا دو مأموریت به حضرت موسی داده می شود. اول بشارت دادن به مؤمنین که طلعت روح در ظلل نور به اسم علی (حضرت اعلی) ظهور خواهد فرمود و دیگر آن که به سوی فرعون برود و آنها را به سوی خداوند دعوت کند. حضرت موسی فرعون را به ایمان به خداوند دعوت می کند و او و امتش را فرا می خواند که از مراقد غفلت برخیزند. و چون فرعون سؤال می کند کدام خدا. حضرت موسی می فرماید، "الذی خلقک و رزقک و أعطاک من زخارف الملک و وهبک سلطاناً لتتبع امره و تكون من الذینهم كانوا فی ارض الروح یسلکون." (ص 357) اما چون فرعون ابا می کند، خداوند او و امتش را در "بحر کبر" مستغرق ساخته عبرتی برای کسانی قرار می دهد که از آنها پیروی می کنند.

حضرت مسیح

دوران حضرت موسی سپری شد و حضرت مسیح مبعوث گشت. حضرتش را خداوند از هر مکروهی منزّه ساخت و نعمات ورقا به گوشش خواند و به نغمه ای از غیب مجذوبش ساخت و لباس نبوت بر حضرتش پوشاند و از بین خلائق او را برگزید و عهدش را از همه گرفت. حضرت مسیح مأمور شد

رشی از آنچه را که خداوند به او عنایت فرموده بود به خلائق مبذول فرماید و آنها را به سوی خداوند بخواند و به "یوم الذی یظهر الله بأمره و یکلمکم علی لسان علیّ محبوب" بشارت دهد و بفرماید که جمیع هیاکل قدسی رجای آن یوم را دارند و احدی به آن یوم فائز نشود مگر کسانی که از کلّ ما سوی الله منقطع باشند؛ از آنها خواست که برای لقای الهی در ایام او مستعدّ و آماده شوند.

اما، دریغا که احدی ایمان نیاورد و بسیاری تکفیرش کردند و کثیری اعراض نمودند و برخی مجادله کردند و برخی به تمسخرش پرداختند تا آن که دنیا بر او تنگ آمد و دیگر جایی باقی نماند تا سکونت فرماید. در آن حالت خداوند به یاری اش شتافت و او را به سماء قدس بالا برد و دست کافران را از دامنش کوتاه ساخت. این همان کاری است که خداوند در حقّ کسانی انجام می‌دهد که در قضای او راضی و صابر و تسلیمند.

اشاره به این نکته در اینجا حائز اهمیت است که بر خلاف آنچه که در انجیل ذکر شده که حضرت مسیح مایل به شهادت نبودند و از خداوند تقاضا کردند که، "ای پدر اگر بخواهی این پپاله را از من بگردان لکن نه به خواهش من بلکه به اراده تو" (لوقا، باب 22، عبارت 42 / مرقس، باب 14، عبارت 36)، حضرت بهاء الله ایشان را مشتاق شهادت می‌دانند. در کتاب بدیع چنین نازل، "فلما رأى الصلیب حمله بنفسه، ثم أعتقه قائلاً: «هلم، یا صلیبی العزیز، الذی منذ ثلاثة و ثلاثین سنة أنا منتظرک و مفتشاً علیک و أريد أن أموت مسمراً فیک حباً بأغنامی.»... در حینی که جمیع یهود بر قتل آن حضرت مجتمع شده بودند، و چون صلیب حاضر نمودند و چشم مبارک بر صلیب افتاد فرمود: «بیا بیا که سی و سه سنه است منتظر توأم و مشتاق تو.»" (طبع آلمان، ص 146)

حضرت محمد

وقتی حضرت محمد مبعوث شد، اشراقش مانند شمس بقا بر مدینه بلور بیضا بود که یثرب قدس و بطحاء عرّ به نورش روشن گشت. به وجود حضرتش ادیان تجدید گشت و جمیع اشیاء به طراز ربیع ظاهر شدند. در قرآن حضرتش "بشیر و نذیر" نامیده شده است. جمال مبارک می‌فرماید حضرتش خلق را به "رضوان الله" بشارت داد و از "یوم الذی أتم علی التراب تبعثون و تُسئلون عما اکتسبتم فی الحیوة الباطلة" انداز فرمود.

حضرت رسول خلق را از ارتکاب فحشاء در نفس خودشان باز داشت. حضرت بهاء الله بغی و فحشا را "اعراض از مظهر ظهور" تعریف می‌فرماید (مائدة آسمانی، ج 4، ص 173). حضرتش هیچ اجری از خلق نطلبید و آن را به عهده خداوند دانست. تنها چیزی که از خلق خواست این بود که، "لا تختلفوا فی

دين الله و لاتعقبوا علماء الباطل و لا تكونن من الذين لا يرجون لقاء الله... لا تحرموا انفسكم و ارواحكم... (ص 360)

اما خلق گفتند تو هم یکی مثل ما هستی و ما از تو پیروی نکنیم و تو را "رَجُلٌ مسحور" می دانیم. پس اینها نیز اعراض کردند و او را مجنون خواندند. کسانی نیز بودند که از او انواع معجزات را طلب کردند ولی حضرتش فرمود، "ما أنا إلا بشرٌ مثلکم" که رسالات الهی را به شما ابلاغ می کنم و به این ترتیب ظهور هر گونه معجزه‌ای را نفی کردند.

حضرت رسول به آنها فرمودند که از خود سخن نمی گویند و فقط به آنچه که امر شده‌اند تکلم می کنند و آنها را انذار نمودند که مبادا به دنیا و زینتش و زخرفش غرّه شوند؛ باید که به جبل الهی متشبث گردند و از امر او تجاوز ننمایند. ولی سودی نداشت و مردمان جواب دادند که نه از آن حضرت پیروی کنند و نه به کسی که ایشان را فرستاده ایمان خواهند آورد. هر قدر در نصیحت خلق بیشتر تلاش فرمود شقاوت آنها بیشتر شد تا آن که اقدام به قتل آن حضرت کردند و به مشورت پرداختند که چه کنند. اما خداوند حضرتش را نجات داد و آیات را علیرغم میل آنها در ارض تثبیت فرمود.

حضرت ربّ اعلی

حضرت اعلی ظهور فرمود و به مردم مژده داد که آنچه که به آنها وعده داده شده بود تحقق یافت و حجت خود را آیات بیان کردند و فرمودند که جز اصلاح بین ادیان که اینک اختلاف دارند هیچ مقصودی ندارند و اعلام کردند که "قد اثمرت شجرة العلم في هذه السدرة الازليّة و فصلت نقطة الاوّلية و تمت كلمة الله المهيمن القيوم." (ص 361)

اما تلاش حضرت اعلی هیچ ثمری نداشت و مردم گفتند که ما در تو هیچ حقی مشاهده نمی کنیم و آنچه را که در کتابهای پدرانمان به ما وعده داده شده بود در ایام تو ندیدیم؛ از تو پیروی نمی کنیم حتی اگر کلّ آیات را بیاوری. حضرت اعلی فرمودند تمام آنچه که شما منتظرش بودید و از پدران و علمای خود شنیدید به آیات ثابت می شود و اینک آیات الهی "کلّ من في السموات و الأرض" را پر کرده است. اگر به آیات ایمان نمی آورید پس چگونه از دین خود اطمینان دارید و استدلال می کنید. دنیا و ما فیها به زودی فانی شود و شما در محضر قدس حضور یابید و باید جوابگو باشید.

اما هر چه حضرت اعلی بیشتر نصیحت کردند کمتر نتیجه گرفتند و کسی را که "یخدمه روح القدس" در هوا معلق ساختند و افواج کفر به تیرهای قهر و بغض جسد مطهرش را مشبک ساختند و به این سبب

"بَكَتْ عَيُونُ الْغَيْبِ فِي سِرَادِقِ الْبَقَا وَ تَزَلَزَلَتْ أَرْكَانُ الْعَرْشِ وَ اهْتَزَّتْ جَوَاهِرُ الْوُجُودِ وَ تَمَّتْ سَقَايَةُ الشَّجَرَةِ فِي نَفْسِهِ مِنْ هَذَا الدَّمِ الْمُنِيرِ الْمَسْفُوكِ." (ص 362)

در اینجا جمال مبارک وعده می دهند که به زودی سر این شجره ظاهر شود و خداوند به حق آن را بلند کند. حضرت بهاء الله می فرماید که ما بر خود واجب کردیم که کسانی را که در زمین مستضعف هستند ارتقاء بخشیم و مستکبرین را بر زمین بکویم و مستضعفین را وارث ارض کنیم که اشاره به آیه قرآن (سوره قصص، آیه 5) است که می فرماید، "وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ."

نتیجه گیری

حضرت بهاء الله بعد از بیان دعوت حضرات مظاهر ظهور و مقابله ناس با آنها تأکید می فرماید، "و ما أرسلنا من رسولٍ و لا من نبيٍّ و لا من وليٍّ إلا و قد أعتزوا عليهم هؤلاء الفسقة كما تشهدون اليوم هؤلاء الفجرة كانوا أن يعترضون." (ص 363) و البته در ادامه می فرماید که این اعراض مردم نشأت گرفته از اعراض علما بوده و در واقع استکبار علما و مخالفت و انکار آنها نسبت به آیات الهی است که سبب اعراض مردمان شده است. البته نفوسی را هم مستثنی می فرماید که دارای بصیرت قدسی بودند و خداوند قلوبشان را در معرض امتحان قرار داد و از کأس رحیق مختوم به آنها نوشاند. و اینان کسانی هستند که ملائکه فردوس در جنت بقا بر آنها درود می فرستند.

ولی علما در هر دور در صف اول مخالفین مظهر ظهور الهی بودند. حضرت بهاء الله در اینجا می فرماید، "ما بعثنا من نبيٍّ إلا و قد كفروه العلماء و فرحوا بما عندهم من العلم كما كانوا اليوم بعلومهم كانوا أن يفرحون." (ص 363) و آنها را مخاطب قرار می دهند که آیا بتی را که در نفس آنها است پرستش می کنند و خدایی را که خالق آنها است و تعلیم دهنده آنها نگار می گذارند. اهل زمین را به شهادت می طلبند که ببینید این فاسقان از قبل چه کردند و امروز هم مرتکب همان اعمال می شوند.

دو نکته مهم

البته باید به دو نکته توجه داشت. اول علت بردباری مظاهر ظهور و تحمل این همه بلاها و مشقات و مخالفت اعداء با آنها؛ دوم، علت مخالفت علما با مظاهر ظهور. اگرچه این دو نکته در این لوح مبارک مطرح نشده، اما چون در همین رابطه است به آن اشارتی می شود.

جمال مبارک در لوحی اشاره دارند که مظاهر ظهور به طیب خاطر این بلایا را می‌پذیرند، "این سلاطین وجود در ذرّ عما و عوالم ارواح به کمال میل و رغبت جمیع بلایا را در سبیل حق قبول نمودند. لهذا خود را تسلیم در دست اعدا نمایند. به قسمی که آنچه بتوانند از ایذا و اذیت بر اجساد و اعضاء و جوارح این کینونات مجرّده در عالم مُلک و شهاده ظاهر سازند." (مجموعه الواح مبارکه، طبع مصر، ص 343)

و اما علّت مخالفت علما با آنها تبعیت مردمان است از آنها و موکول نمودن ایمان خود به تأیید آنها. در این باب جمال مبارک می‌فرماید، "ملاحظه نما در ظهور اوّل که باسمى علیّ علیم در مابین آسمان و زمین ظاهر شد و کشف حجاب فرمود، اوّل علمای عصر بر اعراض و اعتراض قیام نمودند. اگرچه اعراض امثال این نفوس بر حسب ظاهر سبب اعراض خلق شد، ولکن در باطن، خلق سبب اعراض این نفوس شده‌اند. مشاهده کن که اگر ناس خود را معلّق به ردّ و قبول علما و مشایخ نجف و دونه نمی‌ساختند و مؤمن بالله می‌شدند، مجال اعراض از برای این علما نمی‌ماند. چون خود را بی مرید و تنها ملاحظه می‌نمودند البتّه به ساحت قدس الهی می‌شتافتند و لابدّ به شریعهٔ قدّم فائز می‌گشتند." (همان، ص 185-186)

دعوت از علما برای اتیان حجّت و برهان

جمال مبارک به علماء می‌فرماید که اگر این کسی که آیات برای شما آورده از سوی حقّ نیست، پس به چه برهانی بر حقیقت کسی که از قبل به اسم محمد مبعوث نمودیم استدلال می‌کنید. اگر غیر از آیاتی است که بر او نازل کردیم و شما، ای گروه جاهلان، به چیزی جز آن استدلال می‌کنید بیاورید و اگر غیر از آیات نازلّه هیچ حجّت و برهانی ندارید پس چرا به آیاتی که برای شما آورده شده ایمان نمی‌آورید.

اما، این گروه فاسقان ایمان نیاوردند و کافر ماندند و با آن که شبها و روزها دعا می‌کردند که وعدهٔ الهی ظاهر شود، وقتی که خداوند به وعدهٔ خود وفا کرد آنها استکبار ورزیدند و بر مظاهر ظهور فتوای قتل دادند و هیچ رسولی کشته نشد مگر به فتوای آنها و اجازهٔ آنها. به این ترتیب مردمان به بت‌پرستی روی آورده از ربّ الأرباب اعراض کردند و به این کار خود به کسانی نخر فروختند که جز عبودیت خداوند هیچ ادّعایی نداشته و ندارند.

جمال مبارک بر آنها خرده می‌گیرند که بادیه‌ها را طیّ می‌کنید تا به زیارت اسمی از اسماء نائل شوید و از موجد آن اسم غافل می‌مانید. یکی از آنها را به عنوان مثال ذکر می‌کنند شیخ عبدالحسین طهرانی است که با عبارت "و منهم الذی سمّی بالعبد لهذا الاسم الذی انشعبت عنه بحور الأسماء..." (ص 364-

365)؛ کسی که شیطان از کفرش فرار نماید و ايجاد منقطعین از نار او محترق شود، از او یاد می‌کنند. او هیچگاه به حق ایمان نداشت و شیطان در ذات او وسوسه کرد تا او را از حق غافل ساخت و از جوار قدس محبوب خارج نمود. در اینجا او را متهم می‌کنند که همان است که به قایل آموخت که برادرش را بکشد و همان است که از اول امر به خداوند استکبار ورزید و هیچ کفری و ظلمی و فسقی نبود که او مبدأ و منشأ آن نباشد. می‌فرمایند در ملأ اعلیٰ او را ملائکهٔ فردوس به یکدیگر نشان می‌دهند و می‌گویند این همان است که از ازل الازل به خداوند استکبار ورزید و بر نبیین و مرسلین اعتراض نمود؛ پس او را بشناسید و لعنش کنید.

در اینجا باید به نکته‌ای اشاره کرد. اگرچه شیخ مزبور در زمان حضرت آدم نبود، ولی اعمالش همان اعمال و افکارش همان افکار. جمال مبارک در لوحی می‌فرمایند، "به علما از قول بهاء بگو، ما به زعم شما مقصریم، از نقطهٔ اولی روح ما سواه فداه چه تقصیری ظاهر که هدف رصاصش نمودید؛ نقطهٔ اولی مقصر، از خاتم النبیین روح العالمین له الفدا چه تقصیری باهر که بر قتلش مجلس شوری ترتیب دادید. خاتم النبیین مقصر، از حضرت مسیح چه تقصیر و افترا هویدا که صلیبش زدید؛ حضرت مسیح، به زعم باطل شما، کاذب؛ از حضرت کلیم چه کذبی و افترای آشکار که بر کذبش گواهی دادید. حضرت کلیم، به زعم باطل شما، کاذب و مقصر از حضرت خلیل چه تقصیری هویدا که در آتشش انداختید. اگر بگویند ما آن نفوس نیستیم، می‌گوییم اقوال شما همان اقوال و افعال شما همان افعال." (آیات الهی، طبع آلمان، ج 1، ص 340)

بنابراین، شیخ در جمیع اعصار بوده و همواره با مظهر ظهور الهی مخالفت کرده و بدین لحاظ مشمول لعن ابدی گشته است. یکی از مواردی که حضرت بهاءالله به شیخ طهرانی خُرده می‌گیرند قبول مال از "الذی بغی علی الله و کان ظلمه اظهر من الشمس فی وسط السماء" (ص 366) جهت تعمیر مراقد ائمه در عتبات عراق بود. شیخ مزبور در سال 1274 از سوی ناصرالدین شاه مأمور شد برای نظارت بر کار بازسازی و مرمت این مراقد و توسعهٔ صحن و تذهیب جدید گنبد حرم امام حسین و حرمین عسکرین و مرمت حرم کاظمین به عراق عزیمت کند. حضرت بهاءالله این کار او را مخالف آیهٔ قرآنی می‌دانند که از گرفتن و خوردن اموال ناس به باطل نهی می‌فرماید. در اینجا است که حضرت بهاءالله می‌فرمایند صاحب آن بیٹی که شما با اموال حرام به تعمیر آن پرداخته‌اید شما را لعن می‌کند و از شما براءت می‌جوید. گویا شیخ طهرانی در مجالس به استکبار نسبت به جمال مبارک افتخار می‌کرده که به این نکته نیز اشارتی دارند و می‌فرمایند کسانی که قبل از تو به استکبارشان افتخار می‌کردند اینک در آتش جهنم ناله و ندبه می‌کنند.

حضرت بهاء الله پیروان شیخ طهرانی را نیز ملامت می فرمایند و عامل به منہیات قرآنی می دانند که فرمود، "لَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ..." (سوره هود، آیه 113) زیرا از فاجری پیروی می کنند که هر آنچه خداوند نهی کرده مرتکب شده و هر آنچه خداوند امر فرموده زیر پا گذاشته است و با آن که به این همه آگاهی دارند اما سعی دارند خود را به او نزدیک سازند، در تعظیم و توقیر و مدح او در مجالس خود می کوشند و جمیع اینها سر بیان الهی است که از قبل به حضرت رسول اکرم عزّ نزل یافته است، "وَلِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مَوْلِيهَا" (بقره، آیه 148) و "الْخَيْثَاتُ لِلْخَيْثِينَ" (نور، آیه 26). در اینجا تصریح دارند که شیخ مزبور همان خبیثی است که به جبت و طاغوت تقرّب جست و به خداوند کافر شده و استکبار نموده است و این مردمان متوجّه نیستند که در ایام الله چه عملی را مرتکب می شوند و به چه ظلم و سستی دست می زنند. آنها کسانی را که قبلاً از خداوند اعراض کرده و مرتکب ظلم شده اند لعن می کنند و خود به همان اعمال عامل هستند و نمی فهمند که چه می گویند و چگونه خود را لعن می نمایند.

مقصود از ذکر داستان انبیاء قبل

حضرت بهاء الله در این کلام قصد تکرار تاریخ یا اصلاح آن را ندارند. بلکه مایلند آن را به صورت راهنمایی فرا راه نفوس قرار دهند تا بدانند که در گذشته چه رخ داده و چگونه بعضی افراد دچار لغزش شده و دیگران هدایت شده اند. این صرفاً رحمت الهی است "چه که حق دوست نداشته نفسی محروم بماند" (لثالی الحکمة، ج 1، ص 182). وقتی جمال قدم از علو مقام احباء سخن می گویند، و می فرمایند ای کاش آنچه را که خداوند رحمن از "علو شأنکم و عظمت قدرکم و سمو مقامکم" می بیند شما هم می دیدید، دعا می کنند و از خداوند می خواهند که "لا تمنعکم انفسکم و اهوائکم عما قدر لکم." (اقتدارات، ص 217-218)

این نشانه کمال رحمت الهی است که مایل نیست نفس و هوای بشری او را از وصول به مقامات عالیّه در عوالم الهیّه، که کسب آن فقط در این عالم میسر است (لثالی الحکمة، ج 3، ص 281)، محروم نماید. اما، در کنار هدایت ناس مداخله ای نمی نماید و آنها را مخیر می سازد تا در این سبیل گام بردارند و نام آن را صراط نهاده است و خود ناظر بر نفوس که چگونه بر این صراط حرکت می کنند. بدین لحاظ در لوحی اشارتی لطیف دارند که، "إِنِّي قَدْ كُنْتُ عَلَى يَمِينِ الصِّرَاطِ عَلَى الْحَقِّ مَوْقُوفًا، وَأَشْهَدُ الَّذِينَ هُمْ

يَمْرُونَ عَلَيْهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يُرِيهِ عَنْ كَالْبُرْقِ السَّائِرِ مِنَ الْغَمَامِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يُرِيهِ بِصَدْرِهِ وَ مِنْهُمْ بَرَجَلِيهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ وَقَفَ تَلْقَائَهُ وَ كَذَلِكَ أَشْهَدْنَاهُمْ وَ كَمَا عَلَى ذَلِكَ شَهِيداً" (لثالثی الحکمة، ج 1، ص 32-33)

عدم مداخله خداوند در این امر نه به علت ناتوانی او است و نه به علت عدم رحمت حضرتش. بلکه مایل است نفوس به تلاش خود به مقصود نائل شوند و نفوس نفیسه از دون خود ممتاز شوند. در لوحی از قلم قدم نازل، "بلی آن سماء حقیقت قادر و مقتدر است که جمیع ناس را از شمال بعد و هوی به یمین قرب و لقاء رساند، لو شاء الله، لیکون الناس أمةً واحدةً ولكن مقصود صعود انفس طیبه و جواهر مجرّده است که به فطرت اصلیه خود به شاطیء بحر اعظم وارد شوند تا طالبان جمال ذوالجلال از عاکفان امکنه ضلال و إضلال از یکدیگر مفصول و ممتاز شوند." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 369)

به این علت به مخاطب سوره النصح می فرمایند، "و كذلك قصصنا لك من قصص الحق في هذه الالواح ... هدی و رحمةً من لدنا لقوم يتقون لتعرف كلّمها جرت من قرون القبل على امناء الله و سفرائه لثلاث يزل قدمك و أقام الذينهم على الصراط يَمْرُونَ." (ص 367)

انذار به علما

وقتی حضرت بهاء الله در صدد بر می آید به علما هشدار دهند، از کلمه "نصح" استفاده می کنند. در واقع نصح به معنای اندرز دادن از روی خلوص در دوستی است. یعنی کمال شفقت الهیه است که به ارشاد خلق پردازد که از غفلت به هلاکت نیفتند. عبارت "یوصیهم ثم ینصحهم بنصح الذی هو خیر لهم عن ملک الآخرة و الأولى و عن کلّ ما هم یعملون" (ص 368) گویای میل خداوند به سوق دادن، یا هدایت کردن، خلق به سوی بهترین ها از برای آنها است. میل دارد تفکر کنند و بدانند که، "وارد نمی شود بر نفسی من عندالله الا آنچه از برای آن نفس بهتر است از آنچه خلق شده مابین سموات و ارض." (مائدة آسمانی، ج 4، ص 43)

بدین لحاظ در مقام نصیحت به آنها می فرمایند نه به علوم خود مطمئن باشند و نه به اعمالشان و نه به کل آنچه که به آن ایمان دارند. اشاره به آن دارند که علم آنها ممکن است مانع از اقبال به مظهر ظهور الهی شود. بدین لحاظ به آنها توصیه می فرمایند خود را و ارواحشان را از هر آنچه که یاد گرفته یا انجام داده اند خلاص کنند که مبدا چیزی آنها را از خداوند باز دارد. البته این هشدار را هم می دهند که اگر کسی ندای الهی را زمانی که در هیكل مظهر ظهور قیام می فرماید بشنود و آنی تأمل نماید هر آنچه

اعمال نیکو در عمرش انجام داده یکسره باطل می‌گردد حتی اگر به جمیع اهل عالم طلا و نقره مبدول کرده باشد یا از ازل الازل خداوند را پرستش کرده باشد.

در این هشدار ضمن توصیه به این که از علم و عمل خود خشنود نباشند، می‌فرماید علم آن چیزی است که مظهر ظهور الهی تشریح می‌فرماید و عمل آن است که خداوند به فضلش از شما قبول می‌کند. البته این معنی در کتاب اقدس نیز به نوعی عزّ نزول یافته است، "قل روح الأعمال هو رضائی و علق کلّ شیء بقبولی." (بند 36) حضرت عبدالبهاء نیز اشارت لطیفی به این نکته دارند. خطاب به یکی از اماء الرحمن می‌فرماید، "چه بسیار اعمال ناکرده مقبول گردید و بسا اعمال مجری گشته غیرمقبول واقع شد. یختص برحمته من یشاء" (مکاتیب عبدالبهاء، ج 7، ص 30)

اگر خداوند جهل را علم داند و علم را جهل، عین حقیقت است. این مورد در دیگر آثار جمال مبارک نیز نمودی بارز دارد. مثلاً در لوح مبارک اشراقات می‌فرماید، "إنه لو یحکم علی الصواب حکم الخطاء و علی الکفر حکم الایمان حق من عنده. هذا مقام لا یدکر و لا یوجد فیہ الخطاء و العصیان... إنه لو یحکم علی الیمین حکم الیسار أو علی الجنوب حکم الشمال حق لا ریب فیہ. إنه محمود فی فعله و مطاع فی أمره" (مجموعه اشراقات، ص 59)

در این مقام علمایی را که به علم خود افتخار می‌کنند به بت پرستان تشبیه می‌فرماید. آنها به اصنام خود معتکف بودند و اینها به علم خود؛ بلکه این را به مراتب بدتر از آن می‌دانند. حضرت عبدالبهاء در توضیح آن می‌فرماید، "آنچه به تصور ما آید اوهام است. لهذا ملاحظه نما که طوائف عالم طائف حول اوهام و عبده اصنام افکار و تصور و ابدأ ملتفت نیستند و اوهام خویش را حقیقت مقدسه از ادراکات و منزّه از اشارات شمردند و خویش را اهل توحید و ملل سائره را عبده اوثان شمردند و حال آن که اصنام را باز وجودی جمادی محقق، اما اصنام افکار و تصور انسان اوهام محض، حتی وجود جمادی ندارند. فاعتبروا یا اولی الأبصار." (مفاوضات، ص 106) اما، حضرت بهاء الله هر آنچه را که آدمی را از خداوند باز دارد، در زمره اصنام می‌دانند.

لزوم ستر نصح از مبغضین

این نصح، اگرچه "غایة النصح" (ص 369) محسوب و برای نفوس انسانی از ملک هر دو عالم بهتر و برتر است، اما نشر آنها فقط "بین الذین تجد منهم رواج الایمان" جایز ولی باید از نفوسی که رایحه بغضا از آنها به مشام جان می‌رسد مستور نگه داشت زیرا با حکمت مخالف است و مورد استفاده کسانی قرار

می‌گیرد که می‌خواهند نار الهی را خاموش نمایند. برای مثال ماجرای اجتماع علما را مطرح می‌کنند. همانطور که در ضمن ذکر محلّ و تاریخ نزول لوح اشاره شد، این موضوع مربوط به اجتماع علما به تحریک شیخ عبدالحسین طهرانی در بغداد مربوط می‌شود که شرح کامل آن در تاریخ (بهاءالله، شمس حقیقت، ص 191 به بعد / ظهورالحق، ج 4، طبع آلمان، ص 252 به بعد) نقل شده است و در اینجا لزومی به تجدید آن نیست.

در اینجا حضرت بهاءالله وعده می‌دهند که خداوند به زودی ارض را از لوث وجود آنها پاک خواهد کرد، حجت و برهان خود را اثبات خواهد فرمود و "یرث الأرض عبَادَ الَّذِينَ انْقَطَعُوا إِلَى اللَّهِ..." (ص 370) احتمالاً اشارتی به آیه قرآن است که می‌فرماید، " وَزَيِّدُ أَنْ نَمَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ" (سورة القصص، آیه 5)

توصیف آثار الهی

جمال قدم به مخاطب لوح می‌فرماید که آثار الهی دارای تأثیرات و اوصافی است که در نفوس مستعدّه آشکار می‌گردد. توصیف آنها از قلم مبارک چنین است:

الواح الهی قیصی است که رایحه الهی از آن به مشام می‌رسد و چون بر بصر اهل آسمانها و زمین گذاشته شود، بصیرت تامّ یابند و توجه به حق نمایند. اگرچه نفوسی اکنون آیات الهی را استهزاء نمایند، اما خداوند چنین اثری را بر آثار خود گذاشته که تأثیراتش مشهود و مکشوف خواهد شد.

آثار الهی نغماتی است که گوش کسانی که از خاک آفریده شده‌اند هرگز آنها را نشنیده و کلماتی است که افتدّه کسانی که در ملک هستند قادر به ادراک آن نیست. در واقع اشاره هیکل مبارک به لزوم استعداد برای درک مفاهیم روحانی مندمج در آنها است. در کلمات فردوسی می‌فرمایند، "اگر عالم روح بتمامه به قوه سامعه تبدیل شود می‌توان گفت لائق اصغاء این ندا است که از افق اعلی مرتفع. و الا این آذانهای آوده به قصص کاذبه لائق نبوده و نیست." (لوح خطاب به شیخ نجفی، ص 23 / مائده اسمانی، ج 8، ص 16). در کنز اول از مجموعه پنج کنز، که جناب نبیل از بیانات شفاهی آن حضرت در بغداد تهیه کرده، چنین می‌فرمایند، "آیا می‌دانید که چگونه اشخاص قابل استماع کلام من و لایق حضور در این محضر می‌باشند؟ اگر شخصی را در فضای بی‌پایان حاضر نمایند که جهانش غیر محدود و در سمت یمین آن جمیع عزّتها و لذّتها و راحتها و سلطنت‌های دائمه غیرمکدره موجود باشد و در یسارش جمیع بلایا و شدت‌ها و الم‌ها و نعمت‌ها و مشقّت‌های عظیمه دائمه مهیا باشد و این شخص را

ندای روح‌الامین مخاطب سازد که اگر طرف یمین را با آنچه در اوست از لذائذ باقیه بر طرف یسار اختیار نمایی ذره‌ای از قدر و منزلت عندالله کم نمی‌شود و اگر سمت یسار را با آنچه از شدائد بی‌شمار اختیار نمایی بر یمین، ذره از شان و مقام تولدی‌العزیز المختار فزون نمی‌شود. در آن حین اگر آن شخص در کمال شوق و اشتیاق، یسار ذلت را بر یمین عزت اختیار نمود آن وقت قابل حضور این محضر است و لایق این کلمات اعظم.

این کلمات حوریاتی هستند که احدی از ساکنان ارض آنها را مسّ ننموده؛ باکرات زایکات هستند که در غرفات عزّ بودند و خداوند آنها را از ورای هزار هزار حجاب ظاهر ساخته است تا مردمان از جمال آنها فیض ببرند و از نعمات آنها منجذب گردند. جمال مبارک در بیانی اشارتی لطیف به آیه قرآنی دارند: "چقدر از لثالی بی‌شمار که ناسفته در صدف قلب مانده و چه مقدار حوریات معانی که در غرفه‌های حکمت مستور گشته که احدی مسّ آنها ننموده. لم یطمئننّ انسٌ و لا جان." (نقل شده در توقیعات مبارکه خطاب به احبابی شرق، ص 9) اشارتی به آیه 56 از سوره الرحمن است: "فِیْهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ یَطْمِئِنَّ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌ."

توصیف هیکل مبارک

جمال ابهی سپس به توصیف خود می‌پردازند و در طی عباراتی معدود بعضی تشبیهات را در مورد خود به کار می‌برند:

اگر به بصر عزّ بنگرید، این جمالی است که چشم احدی در عالم مُلک به او نیفتاده است. در بیانی چنین توصیف می‌فرماید، "قد کان جمال الله بینکم و یضیء وجهه بین السموات و الارض کاللوؤ الدری المصقول و اتم کتم محتجب عنه بحیث ما عرفه احد منکم..."

جمال ابهی سراج قدسی است که در نفس خود مشکاتی پذیرفته و به مشکات الهی بسنده کرده است. شاید اشارتی به مکاشفات یوحنا در خصوص نزول اورشلم الهی باشد که، "شهر احتیاج ندارد که آفتاب یا ماه آن را روشنایی دهد، زیرا که جلال خدا آن را منور می‌سازد." (باب 21، عبارت 23) یا به آیه 35 از سوره قرآنی نور اشاره دارند که، "الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکاة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کأنها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکه زیتونه لا شرقیه ولا غربیه یکاد"

زَيْتَهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

جمال ابهی ناری است که اهل فردوس حول او طواف کنند و فقط کسانی که طائف حول ایشان باشند مشتعل گردند. این نفوس به اندازه مراتب خود از این نار بهره گیرند تا که شاید از هوای نفس منقطع گردند و امور خویش به خدای واگذارند و از فقر و اضطراب محزون نشوند و باسء و ضراء آنها را از حبّ الهی باز ندارد.

مناجات برای هدایت همه

اواخر لوح مبارک مناجاتی عزّ نزول یافته که به مخاطب لوح می‌فرمایند به لسان کلّ خلاق تلاوت کند. مضمون آن که خداوندا عطا و احسان تو سبب شد که رسولانت را بفرستی و احکامت را نازل کنی و راه‌های وصول به خود را بارز فرمایی نه آن که از برای خود چیزی خواسته باشی بلکه "ما نَزَّلَتْ فِيهَا مِنْ الْاِحْكَامِ اِلَّا وَهُوَ خَيْرٌ لَنَا عَمَّا تَطَّلُعُ الشَّمْسُ عَلَيْهَا وَ مَا قَدَّرْتَ فِيهَا مِنْ خَيْرٍ وَ لَا مِنْ فَضْلِ وَ هُوَ يَرْجِعُ الَيْنَا" (ص 371) خداوندا، ارسال رسل منتهی شد به جمال قدس الوهیت و هیکل عزّ قدوسیت خودت و از فراسوی حجاب قدرت آنچه را که از ازل الازال پنهان داشته بودی ظاهر فرمودی تا بدایع نعمتت بر بندگان به کمال رسد و جواهر عنایتت بر عباد به اتمّ صورت پدیدار شود و به این ترتیب به وعده‌هایت به وارستگان برگزیده‌ات وفا کردی و پیمانت با مقربین امنائت را تحقّق بخشیدی؛ حجتت را تمام کردی و برهانت را کامل کردی، دلالتت را ثابت فرمودی و آیات را اتقان بخشیدی و همه را به این فضل اکبر دعوت کردی.

اما عکس‌العمل مردمان یکسان نبود. بعضی ندای تو را اجابت کردند و کلمات تو شعله‌ء نار محبت را در قلوب آنها روشن کرد و به جوار وصل و رحمت وارد شدند. بعضی به کلّی منقطع شدند و به سوی تو آمدند و در کوی تو سکونت اختیار کردند. اما بعضی هم اعراض نمودند و به تو استکبار ورزیدند و سرکشی نمودند و نفس و هوایشان و علمایی که از جام فضل تو نوشیدند و جز به ریسمان هوی و هوس چنگ نزدند، آنها را از سبیل عنایت و طریق مغفرت تو باز داشتند.

اما گروهی هم بودند که به ظلّ عنایت کبرایت و اسم اعظم اعلایت پناه بردند. در تمامی اینها هیچ چیز وجود نداشت جز فضل تو و نبود عنایتی مگر از سوی تو بدون آن که احدی استحقاق آن را داشته باشد. زیرا تو پرده از پیش چشم آنها برداشتی و حجاب‌هایی را که بین آنها و انوار جمال تو بود سوزاندی

و چشمه‌های علم و رحمت خود را به سوی آنها جاری کردی و از بهترین میوه‌های شجرهٔ قدست و جودت و موهبتت آنها را روزی بخشیدی و فضل را به درجه‌ای رساندی که جمال ابهت را در اسم علی اعلایت شناساندی و قلوبشان و چشمانشان را به جمال نورانیت روشن ساختی و به لقاء وجه منیرت مشرف نمودی و نعمات شیرینت را به گوش آنها رساندی.

پس تو ای خدای من که جود و احسان از عادات تو است و عنایت و امتنان بیجیهٔ تو، تو را قسم می‌دهم که از رضوان قدس ازلیت خود نسمات غفران را چنان بوزانی که رویح عصیان را از کلّ عالم وجود زایل سازد و همه به سوی تو آیند و در مداین اسمت وارد شوند و به حدایق احسانت داخل گردند.

ای خدای من در این حین از تو می‌خواهم که این فضل را مخصوص بعضی دون بعضی قرار ندهی و هیچ یک از بندگانت را محروم نکنی و رداء زیبایت را از احدی دریغ نداری. زیرا همه در آستانهٔ مدینهٔ فضل و رحمت تو جمع هستند و شاهد فقط و نیاز و اضطراب خویش هستند حتی اگر خودشان ندانند.

سؤال از حدیث

بعد از پایان مناجات است که حضرت بهاءالله با عبارت "و اما ما سئلت عن حکم الحدیث..." به سؤال مخاطب لوح می‌پردازند. ابتدا توصیه می‌کنند مرآت قلبش را از هر آنچه از قبل شنیده پاک کند. زیرا مردمان بعد از غروب شمس علم و حکمت در امر الهی اختلاف کردند و بعضی گمراه شدند و دیگران را گمراه کردند و بر کلام خداوند اقترا بستند و آنچه که نفس و هوایشان حکم کرد تکلم کردند و به شمس عصمت نسبت دادند و برخی هم از سلاطین خود تبعیت کردند و آنها را در آنچه که نفس و هوایشان حکم می‌کرد تأیید نمودند و برای آنها حدیث درست کردند و به ائمهٔ اطهار نسبت دادند تا به سلاطین تقرّب جویند. بعضی هم از خداوند خوف داشتند و در مناهج حق حرکت کردند و جز به حق خالص تکلم نکردند. با گذشت زمان بین علما اختلاف افتاد و اقوال کذب را با اقوال صحیح در هم آمیختند.

حال، با توجه به آنچه که ذکر شد چطور می‌توانی حق را از باطل تمیز دهی. زیرا اختلاف آنقدر است که دو نفر را متفق‌القول نتوانی یافت. لذا باید نفس و قلب را از هر آنچه که دیده و شنیده منزّه ساخت. زیرا به هیچ چیز از آنچه که از قبل شنیده‌ای احتیاج نداری. زیرا کسانی که مردمان این کلمات را به آنها نسبت می‌دهند، یعنی ائمهٔ اطهار، هر آنچه را که سبب اختلاف می‌شد تبیین کردند و سپس به سوی خداوند صعود نمودند و جمال خود را از عیون مشرکین و کافرین پنهان داشتند. بدین

لحاظ کسی نیازی ندارد مگر به آنچه که تشریح شده؛ با این حال چون تو به بابی روی آورده‌ای که احدی از آن نومید باز نمی‌گردد رشی از دریای مواج را از برایت بیان می‌کنم.

در اینجا حضرت بهاءالله به بیان معنای جمعه می‌پردازند که مقصود از آن یومی از ایام هفته نیست، بلکه یوم جمع است که حکمش در قرآن نازل شده است. این یوم نه به حدی محدود می‌شود و نه به روزی اختصاص می‌یابد، بلکه هر زمان که خداوند در آن قیام فرماید "یسمی بالجمعه" (ص 377). چون حضرت محمد در چنین روزی بر امر قیام فرمود، به جمعه مسمی گشت. یوم جمعه را اسامی دیگر هم هست از قبیل تغابن، رجع، قارعة، قارعة، حاقّة، واهیه و غیره. به قیامت نیز از آن جهت تسمیه گشته که خداوند به قیام قائمش قیام می‌کند.

از آنجا که در توضیح "یوم جمعه" مطلبی در سفینهٔ عرفان، دفتر هجدهم به تفصیل درج شده، در اینجا به همین مختصر کفایت می‌شود.